**نقد ادبی: تفسیر شعر خانه ام ابری ست**

**حقوقی، محمد**

این شعر ساده را در سرزمینی که ششصد سال-از زمان حافظ تا حال-سابقهء «سخنوری»و«مضمون‏سازی»دارد چگونه باید توجیه کرد؟نه نشانه‏های سخنوری و مضمون‏سازی در آن است-از لحاظ کهنه‏پرستان-و نه«پیچیدگیهای تصویری»-از نظر نوجوانان-:آنان بر این‏گونه شعر می‏خندند و اینان خیال می‏کنند که با یک بار خواندن به‏ همهء جوانب آن دست یافته‏اند و صرفا ازاین‏رو از نیما ستایش می‏کنند که پدر شعر امروز است‏ و لا غیر.

و راستی مگر می‏شود که شاعری در خانهء ابری‏اش بنشیند و به همین سادگی از اندوه‏ خود سخن بگوید؟

آری می‏شود.

مگرنه هر شعر خوب و کامل جز به همان صورت که نوشته شده است نمی‏توانست و نمی‏بایست نوشته باشد؟و این بایستن آیا مگرنه از صمیمیت شاعر ناشی می‏شود؟

صمیمیتی که عامل اصالت آفرینش هنری است؟و این اصالت مگرنه نتیجهء برخورد شاعر با جهان خارج و نحوهء حصول ارتباط ناشی از حساسیت فطری و تجربیات تدریجی خاص اوست؟و مگرنه همین است که«سبک»را توجیه می‏کند؟و نیز مفهوم«زبان»و«فضا»ی ویژهء شاعر و شعر را؟آنچنان‏که اگر نیما می‏گوید:

خانه‏ام ابری‏ست

یکسره روی زمین ابری‏ست با آن

این فقط اوست که این‏چنین می‏گوید.و نه هیچ شاعر دیگر.او با زبان ویژهء خویش.

زبانی که به ساده‏ترین وجه از«نثر»فاصله می‏گیرد؛تنها با توجه به دو کلمهء«با آن».توضیح‏ اینکه صرفا به علت خانهء ابری اوست که جهان نیز ابری است.و چون چنین است(یعنی خلاف‏ واقعیت)پس این فقط گفتن مستقیم«خانه‏ام ابری است»نیست،آنچنان‏که در واقعیت بیرونی‏ است،و بالتبع در منطق نثری،بلکه حرفی است دیگر.و این در بند بعد بهتر پیدا می‏شود:

از فراز گردنه،خرد و خراب و مست

باد می‏پیچد

یکسره دنیا خراب از اوست

و حواس من

بادی از فراز گردنه می‏پیچد،با آن صفات گویا:خرد و خراب و مست،و اگر دنیا خراب است صرفا از بیداد اوست.و نه همان دنیا که حواس شاعر نیز.حواس شاعر یعنی نقطهء عطف منطق شعری.حواسی آشفته از باد،که با ناگزیر خانه را ابری احساس کرده است.

خانه‏ام ابری که همهء جهان نیز همراه با آن ابری است و بادی تعیین کنندهء زاویهء دید او.و چون‏ پس از آن می‏گوید:

آی نی‏زن که تو را آواز نی برده است دور از ره کجایی؟

ضمن اینکه در وهلهء نخست به نظر می‏رسد که خط فاصلهء بینش خود را با«نی‏زن» مشخص کرده است(و انصاف دهید کدام ذهن پیشرفته و متشکلی را می‏توانید حتی به تصور درآورید که پس از آن مقدمات به چنین سطری برسد)،فی الواقع با تکرار آن سطر در بند بعد ذهن خواننده متوجه مفهوم مخالفت آن نیز کرده است:

خانه‏ام ابری‏ست اما

ابر؟؟؟گرفته است

یادداشتهائی‏ دربارهء شعر

عظیم خلیلی‏ شعر در مفهوم عینی آن تجلی ارزشهای بالفعل است که پیش از آن در زندگانی‏ انسان به صورت واقعیتهائی جدا از یکدیگر-در جهان مادی-جریان داشته است.

تجربه‏های زندگی آدمی و تاثیر عملکردی که از خویش برجا می‏گذارد،از عواملی است‏ که به هنگام زایش شعر،به واقعیتهای موردنظر،هستی و ماهیت زیست‏شناختی می‏دهد.

بی‏آنکه خواسته باشیم-از لحاظ تئوریکی-تعریفی از شعر به دست داده باشیم،یک‏ چنین تعبیری دست کم می‏تواند ما را یعنی(شاعران)را مخاطب قرار دهد.مساله دیگر که شعر را از سابر هنرها-از لحاظ ارزشهای ماهوی-متمایز می‏کند،مفاهیمی است که‏ تاکنون در جدال انسان با طبیعت و انسان با اعیان به صورت خام و از سوی دیگر در جهان مادی به قلمرو رؤیت پا نگذاشته است به‏"موجودیت‏"انتقال می‏دهد و به اجزاء آن محتوا می‏بخشد؛محتوائی که تا پیش از آفرینش وجود خارجی نداشته است.

"شعر خود آئینه نیست،شعر صرفا"تصویر طبیعت را نمی‏آفریند،بلکه موجب‏ می‏شود طبیعت با محتوای خود انعکاس یابد"1انعکاس و بازتاب محتوائی که در جان‏ اشیاء و پدیده‏ها صورت می‏پذیرد به حوزه ادراک و توانائی-در هویت بخشیدن به‏ مجموعه هستی و عناصر پیرامون آن-پا می‏گذارد.هر اثر خلاق به ویژه شعر ما را از بسیاری واقعیتهای مکتوم آگاه می‏سازد و به عمق آن می‏برد و از آنجا ما را با تجربه‏هائی‏ تازه آشنا و روبرو می‏کند؛این تجربه‏ها یقینا"ناشی از وظیفه و نقشی است که از برخورد اشیاء،اعیان و پدیده‏ها-اعم از جزئی و کلی-با ذهن شاعر پدید می‏آید.هرچند که نمی‏توان چنین مکانیسمی رادر عالم خلاقیت،به عنوان یک اصل بر آن تاکید نمود، اما می‏توان بر این عقیده پایبند بود که هر اثر خلاق در ارتباط با مخلوق دیگر می‏تواند